

پالان

نویسنده : علیرضا بهنود

پایان

نویسنده : علیرضا بهنود

به نامش

مقدمه

این کتاب اولین نوشته ام و بر اساس ارتباط در خواب با شخصی یا موجودی که با بنده صحبت میکرده می باشد و تا آنجایی که به یادم مانده بود نوشته ام و تمام سعی ام را کرده ام عینا موضوع را انتقال نمایم و علت نگارشم درخواست مکررش برای دانستن و نوشتن برا اطلاع همه می باشد .

اتفاق از زمانی شروع شد که زنم، بنده را از خانه بیرون انداخت و با تحت فشار قرار دادن دختر چهارده ساله ام ، شکایتی علیه ام به دروغ به دادگاه دادند و حدود سه ماه در زندان بودم و همه هفده سال زندگی و زحماتم را با کمک قانون، برای خودش برداشت و تنها، لباسهایم را برایم فرستاد و در واقع مثل جنس بی مصرف، از زندگی خودم که به نامش زده بودم بیرونم کرد.

در این زمان که تنها امیدم مادر پیرم بود که ده سال به خاطر زنم خبری ازش نمی گرفتم ، با قبول من با مهر مادری توانستم از مرگ عاطفی نجات یابم.

بعد از ضمانت مادرم از زندان آزاد شدم و پیش مادرم تا این لحظه که دارم می نویسم زندگی می کنم و با مراجعه به قانون نتوانستم احقاق حق کنم و حتی در این مدت دخترم را هم ندیده ام.

بیشتر اوقاتم فقط با خدا حرف میزدم و جوری رفته بودم سمت خدا که باید جواب می گرفتم .

اتفاق عجیبی برایم افتاد ، شخصی یا موجودی که تا به حال نفهمیدم که بود یا چه بود و فقط ارتباط کلامی یا مفهومی باهاش داشتم ، در خوابهایم موضوعی را برایم تفهیم کرد که دریچه ای جدید در افکارم باز شد . وقتی خوابیدم ، به مدت شش شبانه روز

حالتم غیر عادی شد، اینجوری بگم که شش روز و شب برایم کنترل شده بود و زمان در طول این مدت سریعاً عقب و جلو میشد. مادرم که تنها شاهد شش روز و شب بود می گوید همه چیز عادی بود.

مادرم را میدیم به تلویزیون نگاه می کرد، انگار فیلم یا سریال نشون میده، ولی تلویزیون برفک نشون میداد، با هیجان نگاه میکرد، ولی من صدای گزارشگر پخش فوتبال را میشنیدم، دقت میکردم که صفحه برفکی تلویزیون با صداش نمی خونه ولی ناگهان برق ها میرفت که یادمه مکرر به مدت طولانی میرفت و ناگهان تلفن زنگ میزد ولی مادرم بی تفاوت بود انگار تلفن زنگ نمی زنه و یکی تلفن رو جواب میداد، من کسی را نمیدیدم ولی میشنیدم که زنی میگفت بفرمایید و مردی می گفت وصلش کن بالا و بعد از چند لحظه سکوت، مردی پشت تلفن جواب میداد بله و مرد اولی میگفت حالش خوب نشده و بدون جواب ارتباط قطع میشد. این حالت در طول شش شبانه روز حدوداً بیست بار تکرار شد. چند بارم مادرم صبحانه درست کرده بود و بعد خوردن که میومدم اتاقم میگفت شام حاضره و چند بار بعد شام در یک لحظه روز میشد و میگفت نهار حاضره، به یقین می تونم بگم که برگشت سریع زمان به عقب و جلو رو می تونستم ببینم. حرفهای هر کسی را که در مورد من صحبت میکردند میشنیدم. حتی یادم هست یک بار مادرم که در مورد من در مکانی دیگر صحبت کرده بودند را عیناً به مادرم گفتم و خیلی تعجب کرده بود. کلاً این شش روز پر بود از مسائلی که باورش برا خودم هم سخته تا بماند دیگران.

بعد شش شبانه روز به یک باره همه چی عادی شد. از اینکه عادی شد خوشحال بودم، ولی افکارم پر بود از چرا هایی که جوابی منطقی برایش نداشتم و از ترسم به هیچ کس هم نمی تونستم بگم که بعد از گذشت مدتی از این مسئله در خوابهایم با فردی یا موجودی هم صحبت شدم.

شب اول

وقتی دراز کشیده بودم و به اتفاقات افتاده فکر میکردم باورم نمی شد ، یعنی می شد که به علت گیر دادن به خدا که این چه ظلمی بود در حقم شد ، باعث بشه این اتفاقات برایم بیفته .

خوابم برده بود ، نوری دیدم که در آن حال چنان لذتی برایم داشت که با کلمات نمیشه بیان کرد ، حاضر بودم جانم رو بدم ولی فقط نور بماند و ببینمش . نمی خواستم بیدار شم و تا آخر عمرم میخواستم با نور باشم ، ولی وقتی بیدار شدم تجسم نور رو میکردم ولی عادی بود و فکر اینکه چرا این نور عادی در خواب چنان لذتی برام داشت هنوز جای تعجب برام.

چندین بار تو خواب نور رو دیده بودم ولی یک بار در حالت هوشیاری که دراز کشیده بودم و با چشم بسته تو خودم بودم ، نور رو دیدم و لذتش چنان بود که خدا می کردم کور شم ولی نور بمونه ولی بعد از گذشت مدت زمانی کوتاه محو شد .
یادمه تجسمش می کردم ولی اصلا لذت اون نور رو نداشتم .

تو خواب که نور رو میدیدم و لذت میبردم ، حرفهایی شنیدم ، کسی را نمیدیدم و فقط میشنیدم و بیشتر حرفهایش برایم نا مفهوم و غیر قابل درک بود .

صدا: چه می خواهی از سازنده ات ، اصلا نفهمیده چه می خواهی و از که ، چه می خواهی .

من: می خواهم خدا کمکم کنه ، مگه من چه خطایی کرده بودم که توانش این باشه ، اگه هم کردم یادم نیست ، میخوام منو ببخشه . صدا : سازنده مگر تو رو ساخته که کنترلت کنه یا به فکر خودت کاره خطا بکنی و سازنده تنبیه کنه ، آخه از کجا

میدونی اعمال و رفتارت خطاست ؟

من : سازنده همان خداست؟

صدا : مفهوم خدا در فهم تو مگر سازنده نیست ؟ من درک تو با احساسات از خدا رو همون سازنده میبینم .

من : با وجدانم و درک، عمل درست و اشتباه رو میفهمم .

صدا: وجدانت از طریق آموزش و تربیت تو به وجود اومده و می تونست با آموزش و تربیت برعکس ، وجدانت هم تشخیصش برات بر عکس باشه .

من : تو کی هستی ؟

صدا : من فکر اولیه و اصلی توام که تو بیست و چهار ساعت زندگیت نگهدارنده اصلی تو هستم و تو فقط چند لحظه با فکر خودت زندگی می کنی و زمان رو می فهمی . برام بگو دو ساعت قبل، لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه چه کرده ای ؟ حتما نمی دونی و فقط چند لحظه یادت هست ، آنهایی که کنترلت با افکار خودت بود ، بقیشو من کنترل می کردم و یادت نمی مونه .

من : پس خدا یا سازنده ام تویی؟

صدا : سازنده با فهم تو من نیستم . تو اگر چندین خونه بسازی ، میتونی تو همش بشینی ؟ میسازی یکی برای نیازت و مابقی رو میفروشی باز به خاطر نیازت . کارخونه ای ماشین میسازه ، برای چی ؟ میسازه تا بفروشه به خاطر نیازش و همه می خرن به خاطر نیازشون و حالا اگه نیازشون رو برطرف نکنه می ندازن دور ولی بعد از مدتی باز دوباره از نو ساخته میشه . فکر کنم تا حدی قابل درک باشه برات که دلیل سازنده تکامل افکاره .

من : یعنی منو ساختن برای نیاز ؟ نیاز کی ؟

صدا : نیاز ما نه با افکار و درک تو از نیاز دنیای تو ، اصلا تو نمی تونی درک کنی عالم ما رو و مثل این میمونه که سگی بیاری برای نگهداری بابت نیازت و انتظار داشته باشی با آموزش، فهمش اندازه تو بشه و عالم تو رو درک بکند . هر چقدر هم بخواهی نمیشه و این مثال رو زدم در حد درک تو از زندگی در عالم ما ، اصلا کوچکترین شباهتی با عالم شما ندارد . در عالم ما هیچ چیزی قابل مشاهده و درک شما نیست . شما اگر اجسام تشکیل دهنده عالمتون از بین بره ، به پایان میرسید . برای نیاز عالم ما و تکامل افکار عالم شما ، حیات معنی پیدا میکنه و با نبودن عالم شما اتفاقی برای عالم ما نمیفته .

من : حالا یعنی بعد مرگ حساب و کتابی نیست و همه هیچه؟

صدا : فکر اولیه و اصلی تو منم و فکر لحظه ای تو ، که فکر میکنی و بیشتر اوقات فکر لحظه ای تو با من هم خوان نمیشه و باعث فنا و نیستی تو خواهد شد . وقتی داری راه میری و با یکی حرف میزنی و میبینی ، فکر تو یک عمل تو رو انجام میده مثلا حرف زدنت ، راه رفتنت و دیدنت فقط یکیش رو و بقیه اعمال تو من یعنی فکر اصلی و اولیه تو انجام میدم ولی لحظه ای از حرفت و لحظه ای از راه رفتنت و لحظه ای از دیدنت دست فکر تو هست ، بیشترش دست منه و اگه هماهنگ نباشی به مشکل می خوری و اگه بسپاری به من و فکر تو هماهنگ با فکر اولیه یعنی من باشه ، به تکامل خواهی رسید و بعد از مرگ ، میایی در عالم ما و میشی از ما . خیلی ها از زمان ساخت عالم شما اومدن و رفتن و خیلی کم تونستن ما بشن و علت این ارتباط هماهنگی فکر خودت با فکر اصلی تو هستش یعنی آمادگی برای تکامل افکار . فهم این ارتباط ، فهم فکر تو بوده و علت جدایی و مشکلات تو با فکر تو از فهم مشکلات ، قابلیت فهم فکر تو از فکر اصلیت می باشد . فکر تو با خواست تو آماده این ارتباط قبل از وجود مشکلات بود ولی چون عدم وجود مشکل و جدایی

مانع فهم فکر تو از فکر اصلیت و پیوستن به عالم ما بود ، مشکلات و جدایی برای فهم کامل یعنی تکامل افکار بهترین گزینه برای تو بود .

من : یعنی ظلمی در حق من نشده و برعکس محبتی از عالم شماست؟

صدا : دقیقا ، حالا فکر تو فهم تو درک کرد . حالا ارتباط رو قطع میکنم تا کمی در بی فهمی ، فہمت استراحت کند و در خوابهای بعدیت باز ارتباط میزنم . این ارتباط رو تو یادت نگه میدارم .

شب دوم

صدا : حالا زیاد به خودت فشار نیار به مرور خواهی فهمید .

سازنده وقتی دنیا و اولین از شما رو ساخت اومد بالا عالم ما رو ساخت که ما در عالم خودمان نیز از عالم شما آمدم و سازنده در حال ساخت عالم های دیگری بالاتر از عالم ماست و من از نوع آنها بی اطلاع ، شاید چندین عالم هم بالاتر از عالم ما ساخته شده و جهت رفتن به عالم بالا نیاز دارم تو یا یکی رو که موضوع رو فهمیده به تکامل افکار برسونم تا بیاد به عالم ما .

من : دلیل سازنده چیست ؟ حالا کسانی که تو این عالم موضوع رو نفهمن چی میشه ؟
صدا: دلیلش تکامل ادراک و افکاره . مثلا کارخونه ماشین سازی چرا ماشین میسازه ؟ برای نیازش ؟ خوب اگه فقط نیازش بود یکی میساخت ، پس برای راحتی دیگران هم ماشین میسازه . صاحب کارخونه یک نفره که نیازش در حد تک تک افراد دیگره ، پس راحتی دیگران براش مهمه . این مثال قابل مقایسه با دلیل سازنده نیست و فقط درصدی برای فهم تو از درک تو از سازنده این مثال رو زدم .

همه بیک میزان بهشون گفته میشه ولی خواستن هم مهمه ، تو خواستی و ارتباط زده

شد و شاید در نهایت موفق هم نباشی ، اگر نخواهی و هستن خیلیها مثل تو ارتباط زده شده ولی بعدا نخواستند و افکار خودشون رو ترجیح دادن و افکار خودشون و افکار اصلیشون رو تطبیق ندادند .

من : یعنی هر کسی چه خوب و چه بد می تونه بره بالا ؟

صدا : در عالم تو خوب و بد رو با افکار خودت و با برداشت آموزشی و تربیتی مقایسه میکنی ولی در کل هر کسی با فکر اولیه یا اصلی و فکر خودش مرتبط نیست و با افکار خودش زندگی میکنه ، نمی تونه بیاد بالا .

من : نیاد بالا چی میشه؟

صدا : مثل ماشینی از رده خارج بعد از مدتی بی استفاده ، دوباره بازیافت و تولید میشه و این چرخه بدون این که خودروی جدید بدونه قبلا فرسوده بوده ، ادامه خواهد داشت . این چرخه در عالم شما باعث عقب افتادن در بالا اومدن در عالم میشه و دلیل اصلی ارتباط به این روشنی با افکار تو ، مطلع کردن تو جهت اطلاع همه از موضوعی هست که در خواب بعدیت خواهم گفت . ارتباط رو به خاطر استراحت فہمت قطع می کنم و این ارتباط رو تو یادت نگه می دارم .

شب سوم

صدا : تا حالا تنها کسی نیستی که در خواب ارتباط داشتی و با خیلی ها ارتباط زده شده و بودن اشخاصی که این راز رو فهمیدن و الان تو عالم ما یا شاید هم بالاتر از عالم ما هستن و علت تکرارم اینه بدونی که خیلی ها هم نتونستن ادامه بدن . ولی باید بدونی این ارتباط فرقتش با ارتباط دیگران اینه که وظیفه داری این موضوع مهم رو به اطلاع همه برسونی و بدان در این را تنها نخواهی بود.

من : ولی من هر چقدر تلاش می کنم نمی تونم فکر خودم رو با فکر اصلی هماهنگ کنم ، موضوع رو فهمیدم و میدونم یک مسئله ای هست ، چون قبلا زیاد حافظه خوبی نداشتم ، اما این حرفهای شما یادم مونده و انگار یکی تو افکارم نمی خواد بی خیالش شوم .

صدا : تو تلاش می کنی خبر دارم و علت تفکرت ما هستیم یعنی افکار اصلی که دسته منه، فقط تو تفکرت کمی مقاومت هست در رابطه با هماهنگی فکر خودت و فکر اصلی که اونم به مرور حل خواهد شد . این ارتباط از این لحاظ با مابقی ارتباطها فرق داره که فرجام عالم شما نه از سمت عالمهای دیگر ، بلکه به علت عدم توانایی ارتقا و تکامل افکار اکثریت در حال تفکر رو به پایان می باشد و کنترل از سمت ما به علت مقاومت افکار شخصی با افکار اصلی تا آینده ای نزدیک دیگر میسر نخواهد بود و این تصمیم از طرف سازنده نیست ، بلکه از طرف تعدادی از افکار شخصی مقاوم در برابر افکار اصلی که با اکثر جامعه بی تفاوت در هماهنگی افکار شخصی با افکار اصلی می باشد و اگر اکثریت به این بی تفاوتی ادامه دهند ، عالم شما رو به پایان و شروع بلاتکلیفی تا بی نهایت خواهد بود و این یعنی خروج عالم شما از نظم به سمت تکامل و همچنین بدون برگشت به شروع می باشد . این یعنی بی هویتی در بی نهایت . درک بی هویتی در بی نهایت با توضیح برای شما به علت عدم هماهنگی تفکر ، شاید راحت باشد یا غیر قابل قبول ، ولی اینو بدونید که در سیاهی با دیدن نوری با اراده نخواهید توانست تا بی نهایت به آن برسید و این یعنی بلاتکلیفی بدون پایان در زمان و مکان . حالا ارتباط را جهت استراحت فحمت قطع می کنم و در یادت نگه میدارم

شب چهارم

صدا: بعضی از این حرفها نامفهوم خواهد ماند برای تو ، به علت انتقال از طریق تو به مخاطبانی دیگر جهت فهم آنها و تو همین که تا این حد فهمیدی قابل قبول هست ، و انتقال تا این حد نیز همچنین .

من : چرا من انتخاب شدم ، یعنی نبودند بهتر از من برای این ارتباط؟

صدا : بودند و هستند و این را بعد از انتقال این مطالب به دیگران خواهی فهمید که خیلی ها با تو هم نظر خواهند بود ، فقط تنها فرق ، در انتخاب تو جهت انتقال مطالب به همه می باشد و این چند دلیل دارد که تو انتخاب شدی و قابل درک برایت خواهد بود . من : شما سازنده را دیدی ؟

صدا : فرق تو و من ، فکر تو و فکر اصلیت می باشد و جواب دادن به این سوال با درک تو در عالم تو امکان ندارد و قابل فهماندن نیست ،

من : بی هویتی در بی نهایت همان ماندن در بین خواب و بی داریست؟

صدا : تقریباً در حد فهم تو به اضافه عدم تصمیم جهت بیداری یا خواب و در بی زمان و بی مکان بدون کوچکترین اراده . اگر اکثریت نخواهند هر دو افکار رو هماهنگ کنند ، پایان نزدیک است و واقعا اتفاق خواهد افتاد و این فاجعه خواهد بود ، ولی من باور دارم می شود با فهم ، کنترلش کرد و راهی جهت برون رفت پیدا کرد تا عالم شما بتواند به نظم قبلیش بازگردد . عالمها به بالا رفته و تکامل در حال انجام است و کمی تفکر و هماهنگی افکار ، باعث تکامل و فهم رو به بالا در عالمها می شود و این خواسته همه و سازنده هستش .

قبل از قطع ارتباط جهت استراحت فحمت ، این ارتباط رو در یادت نگه میدارم .

شب پنجم

صدا . این آخرین ارتباط خواهد بود و این اطلاع رسانی برای آگاهی جهت تفکر و تصمیم برای نظم عالم ضروریست ، از کلیه افکاری که این ارتباط رو داشتند ،حتما دلیل ارتباط رو در عمل انجام بدند تا بتوان از پایان عالم به بی هویتی جلوگیری و هدایت به نظم و تکامل نمود .

این مطالب از عالم افکار اصلی که کنترل بیشتر انسانها با اوست توسط ارتباط با افکار خود شما در خواب جهت فهم و ادراک و تکامل افکار برای درک عالم ما و آمدن به عالم بالا می باشد .

پایانی حتما هست و چه بهتر با نظم باشد تا آغاز شود.

پایان

